

بدرود رفیق

با درد و تاسفی عمیق باخبر شدم که رفیق عُمر محمدی (رفیق کاوه) در اثر سکتة قلبی در برلین جانباخته است. این خبر، چنان غیر منتظره و باورنکردنی مینماید که همچنان در بهت مانده ام... عُمر محمدی از یاران قدیمی ما بود و از مبارزین شناخته شده ی جنبش چپ و کردستان، که مبارزه علیه رژیم اسلامی، نظام سرمایه داری و در دفاع از منافع محرومترین مردمان جزء جدایی ناپذیر زندگی اش بود. انسان پرشور و شری که به زندگی و برابری و آزادی، به نیروی کار و زحمت و به رفقا و یارانش عشق میورزید. سالها در کنار هم بودیم و شاهد تلاشهای او در اول ماه مه های برلین، تظاهرات و اکسیونهای این شهر و اعتصاب غذا ها و حمایت از زندانیان سیاسی و جنبشهای اجتماعی مردمان ایران و منطقه ... همه جا میشد عُمر پرخروشی را کاوه وار دید که در حال صحبت و بحث و تلاش است... در مهمانی و مهربانی، در یاری و همراهی با پناهندگان و... همه جا سر میرسید عُمر آماده یاری و همراهی بود. باری اینترنت فاصله های جغرافیایی را زدود و او را دیگر بار در "فیس آبد" میدیدیم و گفتگوها و نوشته ها و کمتهای طولانی اش.. در همه اینها عشق بیکران به مبارزه و خشم علیه نظام اسلامی و نظام سرمایه داری و جنگ و اشغال و سلطه، عشق به مبارزان و زندانیان سیاسی و تلاش و فریاد او برای آزادی زندانیان سیاسی موج میزد.

پس از چهار دهه تلاش عُمر در نزد همگان به چهره ای شناخته شده خصوصا در برلین تبدیل شده بود... دیروز برای آخرین بار ساعت 3 بعد از ظهر او مقاله ای علیه سرمایه داری: فاشیسم و ناسیونالیسم و مقالاتی در باره مسئله ملی و حق تعیین سرنوشت به اشتراک گذارده بود و روز پیش از آن در دفاع از رضا شهابی مطلبی نوشته بود و تراکتی را به اشتراک گذارده بود و روز قبل از تر از آن در مقابل کنسولگری رژیم اسلامی در برلین در اعتراضی همراه با دورفیک جوانش ایستاده بود. اینها همه نشانه های حساسیت او به سرنوشت مردمان بود. علیرغم تندی ها و شلوغ بازیهایش، مهربان و صمیمی بود، در همراهی و یاری به انسان محروم و جویای کمک، در یاری و رفاقت، در شرکت در اکسیونها و مراسمها و تلاشهای دفاع از حق انسان کارگر و زحمتکش لحظه ای آرام نداشت. متأسفانه مدتها بود که از دیدارش محروم بودم اما او را در فیس بوک و برخی اطاقهای اینترنتی می دیدم که همچنان همان عُمر پرخروش و پرسروصدا مانده است و در دفاع از آزادی و سوسیالیسم فریاد میزند. بی شک جایش در میان ما، در شهر برلین و در میان تبعیدیان این شهر، در اکسیونها و اعتراضات آن، در بحثها و گفتگوها خالی خواهد بود. اینک عُمر ما را وا گذاشت و رفت.. بی آنکه وظایف سنگینی را که در مقابلمان قرار داده بودیم به سرانجامی رسانیده باشیم... وقتش نبود که بروی کاوه گیان!! دردی بردلمان گذاردی در این انبوه درد... با این همه درد چه کنیم؟!... به خانواده عمر عزیز و رفیقم انور و همه عزیزانش و فامیل و همه رفقای و دوستانش تسلیت میگویم و در غمتان شریکم!

علی دماوندی